

نقش امام حسین (ع) در احیای تمدن اسلامی

<?xml encoding="UTF-8">

بنای یک تمدن

پویایی و پایداری تمدن اسلامی، مقوله ای است که همه ی نویسندگان، محققان و تاریخ نگاران منصف در برابر آن سر تعظیم فرود می آورند و آن را سرآمد سایر تمدن های بشری بر می شمارند؛ تمدنی که سنگ پایه ی آن را بهترین مخلوق خداوند، وجود مقدس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در سرزمینی بنیان نهاد که پیش از او، هیچ تمدنی را به چشم خویش ندیده بود.

میشل اچ. هارت، نویسنده ی مسیحی کتاب «صد چهره، پرنفوذترین شخصیت ها در تاریخ بشر، با قرار دادن نام محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) در ابتدای کتاب خود، نه تنها نگرش واقع بینانه خود را به وقایع و دایره ی نفوذ افراد در تاریخ بشری به اثبات می رساند، بلکه در تحلیلی، به دفاع از این انتخاب می پردازد و می نویسد: «انتخاب محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) در صدر لیست مؤثرترین اشخاص جهان، ممکن است برخی از خوانندگان را به تعجب وادارد و شاید از سوی عده ای دیگر، مورد سؤال قرار بگیرد؛ اما او تنها مرد تاریخ بوده که در هر دو بُعد دینی و دنیوی به طرز شایانی موفق بوده است.

در نگاه اول، محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) یکی از ادیان بزرگ جهان را بنیان گذارد و آن را اعلان نمود و خود رهبری بسیار مؤثر شد و امروز، چهارده قرن پس از رحلت وی، هنوز هم نفوذی قوی و ساری دارد. اکثر افراد این کتاب، از امتیاز به دنیا آمدن و پرورش یافتن در مراکز تمدن کشورهای دارای فرهنگ پیشرفته و یا مراکز سیاسی برخوردار بوده اند؛ اما محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)، در سال 570 میلادی در شهر مکه واقع در جنوب عربستان که در آن هنگام کشوری عقب مانده و دور از مراکز تجاری، هنری و آموزشی جهان بود، متولد شد.» (1)

شناخت عظمت شخصیت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و هنر انسان سازی و تمدن سازی او را باید در اینه ی کلام علی (علیه السلام) جست و جو کرد؛ آن جا که پیشینه ی خاستگاه تمدن اسلامی را چنین به تصویر می کشد:

«خدا پیامبر اسلام را زمانی فرستاد که مردم در فتنه ها گرفتار بودند، رشته های دین پاره شده و ستون های ایمان و یقین ناپایدار بود. در اصول دین اختلاف داشتند و امور مردم پراکنده بود. راه رهایی دشوار می نمود و پناهگاهی وجود نداشت؛ چراغ هدایت بی نور و کوردلی، همگان را فرا گرفته بود؛ خدای رحمان معصیت می شد و شیطان یاری می گردید.»

ایمان بدون یاور مانده و ستون های آن ویران گردیده بود، و جاده های آن کهنه و فراموش گردیده بود، مردم جاهلی شیطان را اطاعت می کردند و به راه های او می رفتند و در آبخشور شیطان سیراب می شدند. با دست مردم جاهلیت نشانه های شیطان آشکار و پرچم او افراشته گردید، فتنه ها مردم را لگدمال کرده و با سُم های محکم خودشان نابودشان کرده و پابرجا ایستاده بود اما مردم حیران و سرگردان، بی خبر و فریب خورده، در کنار

بهترین خانه (کعبه) و بدترین همسایگان (بت پرستان) زندگی می کردند، خواب آنها بیداری و سرمه ی چشم آنها اشک بود در سرزمینی که دانشمندان آن لب فرو بسته و جاهل گرامی بود.» (2)

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ی نخست نهج البلاغه، نیز می فرماید:

«تولدش بر همه مبارک بود، در روزگاری که مردم روی زمین دارای مذاهب پراکنده، خواسته های گوناگون و روش های متفاوت بودند، عده ای خدا را به پدیده ها تشبیه کرده و گروهی نام ارزشمند خدا را انکار و به بت ها نسبت می دادند و برخی به غیر خدا اشاره می کردند، پس خدای سبحان مردم را به وسیله ی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) از گمراهی نجات داد و هدایت کرد و از جهالت رهایی بخشید.» (3)

پیامبر اسلام در سرزمین خشک و بادیه نشینی، بذّر «تمدن سبزی» را کاشت که نه تنها تمدنی قبل از آن در این سرزمین شکل نگرفته بود، بلکه حتی امپراطوری های بزرگ نیز آن سرزمین را مورد هجوم قرار نداده بودند، چون ارزش تصرف را نداشت. جان. بی. ناس، نویسنده ی تاریخ جامع ادیان می نویسد:

«قبل از ظهور اسلام، عربستان شمالی با ممالک مجاور خود تماس و آمیزش نداشت و هیچ وقت ملک آنها را قومی اجنبی فتح نکرده بود.» (4)

فقط طبیعت عربستان، طبیعتی خشن نبود، پیامبر در سینه های خشن مردم ساقه های محبت و دوستی را رویاند. خون و خونریزی در بین آنان به اندازه ای بود که طی قراردادی چهار ماهه - ماه های حرام - جنگ را بر خود حرام کرده بودند تا بتوانند به زندگی روزمره ی خود و فرصتی برای ادامه ی حیات دست یابند. اچ. هارت در خصوص خسته شدن مردم از جنگ و خونریزی می نویسد:

«بادیه نشینان بدوی عربستان به جنگاوران سرسخت شهرت داشتند، اما تعداد آنها اندک بود و از تفرقه و جنگ های پرتلفات به ستوه آمده بودند.» (5)

وضعیت معیشتی مردم همان گونه که حضرت علی (علیه السلام) بدان اشاره کرد، قبل از شکل گیری تمدن اسلامی وضعیتی بس اسفبار بود، به گونه ای که مردم با فقر و تنگدستی خو کرده بودند. جان. بی. ناس می نویسد:

«مکّیان به مضیقه ی اقتصادی و مشکلات مالی خود به مرور زمان عادت کرده بودند.» (6)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بینش توحیدی و یکتاپرستی را در بین مردمی ترویج کرد که هر قبیله و حتی هر خانه برای خود خدایی داشت. ناس در این خصوص می نویسد:

«اکثر قوم عرب، چه در بلاد و چه در بادیه، همه الهه ی محلی از جنس مذکر و مؤنث برای خود اختراع کرده اند که هر یک از این خدایان خاص قبیله ای واحد بوده است ... در شهر مکه به خصوص سه خدای مؤنث، محل عبادت بوده است. نخست، لات، الهه ماده (ظاهراً خدای آفتاب) دوم منات (خدای سرنوشت و زمان) سوم عزّی.» (7)

تنها نقطه ی روشن، خانه ی کعبه بود که آن هم به بتکده ای مبدل شده بود.

ناس می نویسد:

«درون خانه ی کعبه، اعراب بت هایی چند گراگرد صنم مذکر و بزرگی (موسوم به هبل که خدای خدایان شمرده می شد) قرار داده بودند و بعد از آن به نسبت اهمیت، سه صنم مؤنث قرار داشتند که عبارت بودند از لات و منات وعزّی.» (8)

شاخصه های مدنیت اسلامی

پیامبر به فرمان الهی، تمدن اسلامی را بر پایه ی فطرت الهی انسان ها بنیان نهاد:

«پس روی خود را متوجه ایین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند انسان ها را بر آن آفرید». (10)

پیامبر دل های مردم را به سوی فطرت الهی خود که همان فطرت خداجویی و خدا محوری بود، بازگرداند و در دل خشن ترین طبیعت و بین خشن ترین مردم، تمدنی را بنیان نهاد که خداوند سبحان درباره اش می فرماید:

«شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شده اند (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید». (11)

پایتخت تمدن اسلامی یا همان «مدنیت الهی»، «مدینه النبی» و دارالحکومه و مرکز تصمیمات رهبری آن، مسجدی بود به نام «مسجد النبی»، با سقف و فرش از حصیر بافته شده از برگ های نخل خرما.

تعالیم این «مدنیت»، تعالیمی یک سو نگرانه نبود، بلکه تعالیمی بود بر محور «اعتدال و توازن». در منشور این تمدن، دنیا در یک طرف و آخرت در سوی دیگر قرار نداشت. رهبانیت و انزوا طلبی، بینشی مردود به شمار می رفت. در کلام پیامبر، عبادت 10 قسم بود که 9 قسم آن را به دست آوردن لقمه ی حلال تشکیل می داد. همین نگرش، جامعه را به سوی تلاش و بازسازی تمدن رهنمون می ساخت.

امر به معروف و نهی از منکر در وجود یکایک افراد جامعه شکلی نهادینه به خود گرفته بود. قرآن تبری از غیر خودی - «اشدء علی الکفار» - و تولی با خودی - «رحماء بینهم» - را سیاست نظام اسلامی در برخورد با شهروندان مشخص کرده بود.

در این تمدن هم گذشت و ترخم به چشم می خورد و هم قصاص و قاطعیت. اگر پیامبر در جایی از «وحشی»، قاتل حمزه سیدالشهدا گذشت و قاتلی را عفو کرد، همین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جایی دیگر، فرمان قتل 400 نفر از قبیله بنی قریظه را به دلیل هم سوئی و هم آوایی با دشمنان خارجی صادر کرد.

حفظ وحدت واجب بود: «واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا». هر مرکز تفرقه انداز محکوم به تخریب می شد، حتی اگر مسجد بود (مسجد ضرار). در این تمدن، کسب علم و دانش واجب خوانده می شد، حتی اگر این علم در سرزمین های دوری چون چین یافت می شد. دانش جویی، هرگز موجب آن نشد که تمدن اسلامی به تمدنی «علم زده» مبدل شود. از این رو، به موازات کسب دانش، به مقوله ی مسائل دفاعی و انتظامی توجهی خاص می شد، تا جایی که پیامبر همراه مبلغان، نیروهای نظامی را نیز برای حفاظت از آنان به جای جای سرزمین های دور و نزدیک اعزام می نمود.

رنگ، نژاد و قومیت معیار به شمار نمی رفت. مؤلفه ی واقعی در گزینش افراد در منصب ها و مقام ها، بر پایه ی شایسته سالاری بود و شایسته ترین فرد با تقواترین فرد بود: «ان اکرمکم عندالله اتقاکم». در این جامعه، تفاوتی بین سلمان فارسی، بلال حبشی و ابوذر غفاری به چشم نمی خورد.

در این تمدن، جوانان در جایگاه خاصی قرار داشتند. جوانان در منصب های مهم چون سرداری سپاه قرار داشتند. پیامبر «جوان گرا بود و تمدن اسلامی هیچ گاه «جوان زده» نشد».

پیمان اخوت و برادری در فرهنگ این تمدن به گونه ای بود که مهاجران و انصار اموال خویش را با یک دیگر تقسیم می کردند.

فاصله ی طبقاتی بین دولتمردان و عامه ی مردم به چشم نمی خورد، بردگان و اربابان بر سر یک سفره غذا می خوردند.

نجات تمدن اسلامی

نیم قرن از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نگذشته بود که تمام ارزش های تمدن اسلامی رخت برپست و ارزش های جاهلیت در تار و پود جامعه ریشه دواند.

امام حسین (علیه السلام) برای بازگرداندن جامعه به سوی ارزش های متعال «مدینه النبی» باید قیام می کرد. قیام او برای نجات تمدن اسلامی از انحطاط بود. شاخصه های قیام او عبارت بود از: اصلاح ارزش ها، برخورد با منکرات و نفی مشروعیت یزید.

الف. اصلاح ارزش ها

پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) تمدن اسلامی دچار نوعی وارونگی ارزش ها شده بود. در این دگردیسی فرهنگی، نقش طلقاء (12) و مطرودین (13) پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از همه بیش تر بود. این وارونگی فرهنگی در زمینه های سیاسی، اعتقادی و اجتماعی، ساختار حکومتی را کاملاً تغییر داده بود. رویکرد دولتمردان به تجمل گرایی و ایجاد شکاف طبقاتی بین کارگزاران تمدن اسلامی و عامه ی مردم، از شاخصه های تحول فرهنگی این عصر است.

از زمانی که معاویه با توجیه نزدیک بودن شام به امپراطوری روم و ضرورت نشان دادن هیبت اسلامی در مقابل حکومت های دیگر، خلفای قبل از حضرت علی (علیه السلام) را فریفت و به ساختن کاخ بزرگ و گستردن دفتر دیوان سالاری - نظام بروکراسی و کاغذ بازی - مبادرت ورزید، نوعی نگرش دنیاطلبانه در بین دولتمردان پدیدار گشت و شکاف طبقاتی، خود را نمایان ساخت.

رهبر معظم انقلاب در سخنرانی تاریخی خود پیرامون عبرت های عاشورا، ضمن اشاره به این نگرش دنیاطلبانه، گرایش های دنیاطلبانه ی سعید بن عاص، ابوموسی اشعری، سعد بن ابی وقاص و مروان بن حکم را از منظر کتب تاریخی این چنین تحلیل نموده و می فرماید:

« نمونه ی بعدی، جناب ابوموسی اشعری، حاکم بصره بود. همین ابوموسای معروف «حکمیت». مردم می خواستند به جهاد بروند، او بالای منبر رفت و مردم را به جهاد تحریض کرد. در فضیلت جهاد و فداکاری، سخن ها گفت. خیلی از مردم، اسب نداشتند که سوار بشوند بروند. هر کسی باید سوار اسب خودش می شد و می رفت. برای این که پیاده ها هم بروند، مطالبی هم درباره ی فضیلت آن دارد، چه قدر چنین و چنان است! این قدر دهان و نفسش در یک سخن گرم بود که یک سری از اینهایی که اسب هم داشتند، گفتند ما هم پیاده می رویم؛ اسب چیست! به اسب هایشان حمله کردند، آنها را راندند و گفتند بروید، شما اسب ها، ما را از ثواب زیادی محروم می کنید! ما می خواهیم پیاده برویم بجنگیم، تا به این ثواب ها برسیم! عده ای هم بودند که یک خرده اهل تأمل بیشتری بودند؛ گفتند صبر کنیم، عجله نکنیم، ببینیم حاکمی که اینطور درباره ی جهاد پیاده حرف زد، خودش چگونه بیرون می آید؟ ببینیم آیا در عمل هم مثل قولش هست یا نه؛ بعد تصمیم می گیریم که پیاده برویم یا سواره.

این عین عبارت ابن اثیر است؛ او می گوید: وقتی که ابوموسی از قصرش خارج شد، اشیای قیمتی که با خودش داشت، سوار بر چهل استر با خودش خارج کرد و به طرف میدان جهاد رفت. آن روز بانک نبود، حکومت ها هم اعتباری نداشت. یک وقت می دیدید که در وسط میدان جنگ، از خلیفه خبر می رسید که شما از حکومت بصره عزل شده اید، این همه اشیای قیمتی را که دیگر نمی تواند بیاید و از داخل بصره بردارد، راهش نمی دهند؛ هر جا می رود، مجبور است با خودش ببرد. چهل استر، اشیای قیمتی او بود، که سوار کرد و با خودش از قصر بیرون آورد

و به طرف میدان جهاد برد!

اینهایی که پیاده شده بودند، آمدند و زمام اسب جناب ابوموسی را گرفتند، که ما را هم سوار همین زیادی ها بکن؛ اینها چیست که داری با خودت به میدان جنگ می بری؟ ما داریم پیاده می رویم، ما را هم سوار کن. همان طوری که به ما گفتی پیاده راه بیفتید، خودت هم قدری پیاده شو و پیاده راه برو. تازیانه اش را کشید و به سر و صورت اینها زد و گفت: بروید، بی خودی حرف می زنید! متفرق شدند، اما البته تحمل نکردند، به مدینه پیش جناب عثمان شکایت کردند؛ او هم ابوموسی را برداشت. اما ابوموسی یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و یکی از خواص و یکی از بزرگان؛ این وضع اوست!»

حضرت امام حسین (علیه السلام) قبل از خروج از مدینه، خط مشی حرکت اصلاح گرایانه خود را چنین تبیین می کند:

«من از روی خودخواهی، خوش گذرانی، فساد و ستمگری قیام نکردم، بلکه برای اصلاح امت جدّم خروج کرده ام». (14)

این کلام کوتاه، اما ژرف امام دربردارنده ی دو نکته است: فراز نخست، در حقیقت، نفی تبلیغات مسموم دستگاه تبلیغی بنی امیه بود که در فضایی غوغاسالارانه درصدد برآمده بودند تا حرکت اصلاح گرایانه ی امام حسین (علیه السلام) را خروج بر خلیفه و به ضرر اسلام معرفی کنند. فراز دوم، در حقیقت، تبیین حرکت اصلاح گرایانه بر محوریت سیره و سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می باشد.

ب. برخورد با منکرات

بروز منکرات اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... در طی 50 سال، تمدن اسلامی را به مرزی سوق داده بود که «منکر»، «معروف» و «معموف»، «منکر» جلوه می کرد، که پیامد آن، طرد صحابه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام)، و به قدرت رسیدن کسانی در حوزه ی سیاست و فرهنگ بود که به تخریب، توجیه و تحریف مبانی اسلام پرداخته بودند.

قرائت اهل بیت (علیهم السلام) از دین، تنها قرائتی بود که پیامبر آن را مشروع شمرده بود و میان قرائت های گوناگون گم شده بود. سیر سقوط اخلاقی، فکری و سیاسی در تمدن اسلامی که پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آغاز شد، تا جایی پیش رفت که در زمان خلیفه ی سوم، فرماندار کوفه (ولید بن عقبه) در حال مستی به محراب رفت. گرچه در آن زمان، اصرار امیرمؤمنان (علیه السلام) بر اجرای حدود الهی موجب شد تا حد توسط آن حضرت بر وی جاری شود، اما در عصر امام حسین (علیه السلام) کار به جایی رسیده بود که یزید (خلیفه ی مسلمین) علناً شراب می نوشید، به سگ بازی می پرداخت و بزرگان دین را به بوسیدن دست بوزینه مجبور می ساخت.

امام حسین (علیه السلام) می دانست که جامعه به مرزی رسیده است که تسامح و تساهل در پیشگاه خداوند، خیانت به همه ی آتانی است که برای برپایی ارزش های تمدن اسلامی جان خود را فدا کرده بودند. امام حسین (علیه السلام) قبل از خروج از مدینه، در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) دو رکعت نماز خواند و چنین به نجوا پرداخت:

«بار خدایا! این قبر پیامبر تو، محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و من فرزند دختر پیامبر تو هستم و به تحقیق، برای من کاری پیش آمده است که آگاهی. خدایا! تو آگاهی که من معروف را دوست دارم و از منکر بیزارم. ای

خدای صاحب جلال و کرامت! به حق این قبر و کسی که در آن قرار دارد، راهی را پیش من قرار ده که خشنودی تو و پیامبرت در آن باشد.» (15)

امام حسین (علیه السلام) در جایی دیگر، در فرازی از سخنانش به فلسفه ی قیام خود اشاره می کند و می فرماید:

«ایا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و باطل نهی نمی گردد؟» (16)

امام حسین (علیه السلام) ضرورت نهادینه کردن امر به معروف و نهی از منکر بر حول محور «مدینه النبی» رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و «دار الحکومه» ی پدر بزرگوارش را تنها راه نجات تمدن اسلامی برمی شمارد و می فرماید:

«هدف من امر به معروف و نهی از منکر بر سیره ی جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و پدرم، علی بن ابی طالب است.» (17)

ج. نفی مشروعیت یزید

گرچه لفظ مقدس «شورا» در قرآن کریم، به معنای هم فکری و هم اندیشی مسلمانان در امور مهم است، اما این واقعیت را باید از نظر دور نداشت که همواره رای نهایی، با شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در نشست های خود، نخبگان دینی، سیاسی، نظامی و فرهنگی را در اظهار نظر آزاد می گذاشت و بهترین نظر را انتخاب می نمود. پیامبر در جنگ احزاب به مشورت با مسلمانان پرداخت و رای سلمان فارسی مبنی بر کندن خندق را از میان آراء دیگران انتخاب نمود. پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، استفاده ی ابزاری از واژه ی «شورا» آغاز شد و پیامد نخستین آن، نفی «امامت» و به فراموشی سپردن واقعه ی تاریخی «غدیر» بود. بی پرده باید گفت که مکتب تشیع سابقه ی خوشایندی از واژه ی شورا ندارد. شورای سقیفه را می توان بدعتی در ساختار سیاسی تمدن اسلامی برشمرد که تشنگان ثروت و قدرت آن را پایه گذاری کردند.

زد و بندهای سیاسی و بلوک بندی های قدرت موجب شد تا علی (علیه السلام) در سه دوره ی خلافت، خانه نشین شود. پس از مرگ خلیفه ی دوم (عمر)، تنها یک رای می توانست مَهر پایانی بر بدعت شورا باشد، آن تک رای، حضرت علی (علیه السلام) را مشروط به استمرار حرکت دو خلیفه قبلی کرد، اما علی (علیه السلام) با پافشاری بر اداره ی حکومت بر مبنای اجتهاد و رای خود، بار دیگر خانه نشین شد. اینک در سال 60 هجری، حسین بن علی (علیه السلام) در مقطعی از تاریخ اسلام قرار داشت که حتی در انتخاب خلیفه، سخنی از «شورا» به میان نمی آمد و خلافت به سلطنت تبدیل شده بود.

حسین، مظهر اسماء الهی باید چنین روندی که تمدن اسلامی را در مسیری خطرناک تر و بدعتی دهشناک تر از «شورای سقیفه» قرار داده بود، متوقف می ساخت.

حسین بن علی (علیه السلام)، باید عدم مشروعیت یزید در خلافت را با بیعت نکردن با وی، اعلام می داشت. دستگاه بنی امیه هم به خوبی می دانست بیعت نکردن حسین (علیه السلام) با یزید، سنگرهای خلافت بنی امیه را فرو خواهد ریخت.

امام حسین (علیه السلام) پس از شنیدن موعظه ی مروان بن حکم مبنی بر بیعت کردن وی با یزید، وی را چنین خطاب می کند و می فرماید:

«ای مروان! تو را به بیعت با یزید رهنمون می کنی و حال این که یزید مردی فاسق است. سخنی نابجا و بی پایه بر زبان راندي. من تو را ملامت نمی کنم، چون تو لعنت شده ای هستی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در حالی لعنتت کرد که تو بر پشت پدرت حکم بن عاص بودی که پیامبر او را لعن کرد. افرادی مانند تو چاره ای ندارند؛ جز این که مردم را به بیعت با یزید فرا خوانند. ما خاندان رسول خداییم. حق با ما است و بر زبان ما جاری است. از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابی سفیان، آزاد شدگان و فرزندان آزاد شدگان حرام است. هرگاه معاویه را بر منبر من دیدید، شکم او را پاره کنید.» (18)

امام حسین (علیه السلام) که امام خردمندان، اهل منطق، مؤمنان و موحدان است، وقتی می بیند که غوغاسالاری به مرزی رسیده که جز افشای پیشینه ی آنان، راهی باقی نمانده است، این چنین ابن زیاد را خطاب می کند:

«آگاه باشید! این زنزاده، پسر زنزاده! مرا بین دو راه قرار داده است: مرگ و ذلت. هیئات که ما ذلت را بپذیریم. خداوند، رسول او، مؤمنین و نسل های طیب و دامن های پاک و انسان های غیرتمند، هرگز طاعت صاحبان کرامت را از انسان های پست نمی پذیرند. جان های سرافراز فرو غلطیدن در میدان رزم را بر پیروی از انسان های پست ترجیح می دهند.» (19)

امام در واکنش به سخن مروان در دارالحکومه، که به ولید بن عقبه (فرماندار) گفت: در این محل یا از حسین (علیه السلام) بیعت بگیر و یا گردن او را بزن، فرمود:

«ای پسر زرقاء! (20) ایا تو مرا می کشی یا او؟» (21)

قشر دومی که به حاکمیت معاویه و یزید مشروعیت می بخشیدند، منافقان بودند که در هر زمانی، در مقابل جبهه ی موحدان تاریخ ایستاده و با شبهه افکنی و جوسازی موجب ریزش نیرو به نفع جبهه ی کفر شده بودند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: یک نفر از منافقین مرده بود، امام حسین (علیه السلام) پیاده بیرون شد. (در بین راه) با یکی از یاران خود برخورد نمود، پرسید:

کجا می روی؟ گفت: از نماز گذاردن بر جنازه ی این منافق فرار می کنم.

امام فرمود: «بیا برویم. در کنار من بایست. هرچه از من (در نماز به او) شنیدی، تو هم همان را بازگو کن.» دست خود را بالا آورد و عرض کرد:

«بارالها! او را وارد حرارت آتش خویش کن! بار خدایا! سخت ترین عذابت را بر او بچشان؛ زیرا او کسی بود که با

دشمنان تو سر آشتی و با دوستانت سر ستیزه داشت و با اهل بیت پیامبرت دشمنی می ورزید.» (22)

امام حسین (علیه السلام) مشروعیت دادن به حاکمیت یزید را پایان تمدن اسلام و همه ی ارزش های متعالی می دانست. لذا فرمود:

«انا لله و انا الیه راجعون، همه از خداییم و بازگشت ما به سوی خداست و بر اسلام باید سلام فرستاد؛ زمانی که امت اسلام گرفتار حاکمی چون یزید می شود.» (23)

امام در دارالحکومه ی مدینه خطاب به ولید بن عتبه می فرماید:

«ای امیر! ما خاندان نبوت، جایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگانیم. به وسیله ی ما، خداوند درهای رحمت را

به روی بندگان می گشاید و می بندد. یزید مردی فاسق، شرابخوار، قاتل انسان های محترم، و مشهور به فسق است. فردی مثل من با چنین کسی بیعت نخواهد کرد. اما صبر کن، و صبر می کنیم تا صبح، که روشن شود که

کدام یک از ما به بیعت و خلافت سزاوارتریم.» (24)

امیر علی، در کتاب تاریخ عرب و اسلام، خلافت را شایسته ی امام حسین (علیه السلام) بر می شمارد و ویژگی های فردی و اجتماعی یزید و امام حسین (علیه السلام) را به تصویر می کشد، که در جایگاه خود، تصویری منصفانه از این تاریخ نویس هندی است. او می نویسد:

«... یزید هم بی رحم و قسی القلب و هم غدار و خیانتکار بود، در سرشت او، از رحم و انصاف اثری نبوده است. خوشی های او مانند رفقا و مصاحبینش که همه پست و رذل و فاسق بودند، حقارت آور بوده است. او رؤسا و پیشوایان مذهبی را این طور تحقیر و بی آبرو می نمود که به یک میمونی لباس یک عالم روحانی پوشانیده و بعد آن میمون را بر پشت یکی از الاغهای دارای یراق و زین عالی و قشنگ نشانده و هرجا که می رفت او را هم با خودش (برای نمایش) می برد. به شرب خمر معتاد بود، حتی وقتی هم که در دربار بود مشروب استعمال می کرد و عریده می کشید تا این حد که در کوچه و خیابان های پایتخت از او تقلید می نمودند.

از این طرف حضرت حسین (علیه السلام) پسر دوم حضرت علی (علیه السلام) صفات و خصایل حمیده و شجاعت و شهامت را از پدر بزرگوارش به ارث برده بود و تنها صفتی را که فاقد بود چنانکه میسو سیلو می گیود: همانا صفت نکوهیده ی دسیسه و حيله و مکر بوده است که در بنی امیه این صفت به حد کمال وجود داشت. آن بزرگوار از دو طرف نجیب یعنی هم از طرف پدر و هم از طرف مادر دارای شرافت و اصالت بوده است. بنابراین هیچ وقت ممکن نبود که با آن ظالم یاغی دمشق که شنائع اعمال او را تحقیر و نکوهش کرده، صفات و خصایلش را به نظر نفرت نگاه می نمود فروتنی کند و خلافتش را تصدیق نماید.» (25)

بیداری جبهه موحدان

یکی از بزرگان با الهام از حماسه ی عاشورا فرمود: هر ملتی که از مرگ نترسد، هرگز نمی میرد. اصلاح ارزش ها، برخورد با منکرات و نفی مشروعیت یزید در راستای نجات تمدن اسلامی از تخریب و تحریف، مستلزم حرکتی بود که همه ی جهان اسلام، به ویژه جبهه ی موحدان را از غفلت و خواب بیدار نماید. تبلیغات وسیع دستگاه بنی امیه و منافقان مبنی بر پایان یافتن دوران حماسه، پیامدی جز عادت به انزوا طلبی و راضی شدن به وضعیت موجود جامعه ی اسلامی در پی نداشت؛ به گونه ای که این حالت منجر به مرده شدن روح حماسه و شهادت طلبی در کالبد تمدن اسلامی شده بود.

امام حسین (علیه السلام)، یادگار رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، فرزند علی (علیه السلام)، رادمرد همه ی صحنه های کارزار با شرک، کفر و الحاد، باید بار دیگر روح خودباوری، جوشش و حرکت را در کالبد تمدن اسلامی می دمید و این تمدن را به سوی قله ی کمال نترسیدن از مرگ و در آغوش گرفتن شهادت رهنمون می ساخت. بی شک، اگر آن روز مردم مدینه با مشاهده ی معاویه بر منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بر وصیت پیامبر عمل می کردند و شکم او را پاره می کردند، کار به جایی نمی رسید که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، برای نجات تمدن اسلامی و ارزش های متعالی آن، قربانی شود.

حسین تصویری زیبا از مرگ در روزگار پلشتی ها و زشتی ها، نه تنها فراروی جبهه ی موحدان، بلکه همه ی آزادمردان تاریخ می نهد و می فرماید:

«می بینید حوادث روزگار بر ما وارد شده است. چهره ی دنیا دگرگون گشته و رو به زشتی و ننگ نهاده است و نیکی ها و فضایل روز به روز از دنیا رخت بر می بندد و از خوبی ها، جز ته مانده ای، اندکی باقی نمانده است. چراگاه زندگی همچون مرتعی وحشت انگیز شده است. مگر نمی بینید که به حق رفتار نمی شود و از باطل

جلوگیری به عمل نمی آید؟ با چنین اوضاعی و در چنین شرایطی افراد با ایمان حق دارند که آرزوی مرگ و ملاقات پروردگار خویشتن نمایند. من مرگ را چیزی جز یک سعادت نمی بینم و زندگی با ستمگران را جز رنج و ملال نمی دانم». (26)

خلوت حسین بن علی (علیه السلام) و یارانش با خداوند سبحان و سخنان حماسی او و یارانش در لحظه ی کارزار و شهادت، روح شهادت و شجاعت را در کالبد همه ی آزادمردان تاریخ زنده کرد و تأثیری ژرف بر تاریخ و تمدن اسلامی، حتی تمدن های دیگر نهاد، تا جایی که گاندی، تنها راه نجات رهایی تمدن هند از دست استعمار انگلیس را تأسی مردم آن سرزمین به حسین بن علی (علیه السلام) می داند. سلسله ی قیام های خونین و شهادت طلبانه پس از قیام حسین (علیه السلام)؛ از قیام توابین تا قیام پانزده خرداد 42، اوج عظمت حسین و یارانش را در احیای تمدن اسلامی به تصویر می کشد.

قیام مردم ایران شاخصه های قیام حسین بن علی (علیه السلام) در احیای تمدن اسلامی را در بر داشت. احیای ارزش ها، برخورد با منکرات، نفی مشروعیت شاه، بیداری و شهادت طلبی مردم ایران به احیای تمدن اسلامی در قرن بیستم میلادی انجامید. انقلاب اسلامی ایران گویاترین سند بر حقانیت راه حسین (علیه السلام) در احیای تمدن اسلامی است. امام خمینی (ره) پیروزی و استمرار انقلاب اسلامی و احیای تمدن اسلامی در سراسر جهان را مدیون محرم و صفر و عزاداری برای مصیبت حسین (علیه السلام) و یارانش می داند، که نمایانگر کارآمدی قیام امام حسین (علیه السلام) در همه ی زمان ها و سرزمین ها است.

پی نوشت ها :

1. صد چهره ی پرنفوذترین شخصیت ها در تاریخ بشر، میشل اچ. هارت، ترجمه محمد شیخی، ص 12.
2. نهج البلاغه، خطبه اول، ترجمه دشتی، ص 42.
3. همان، ص 39.
4. تاریخ جامع ادیان، جان. بی. ناس، ترجمه علی اصغر حکمت، ص 708.
5. صد چهره ی پرنفوذترین شخصیت ها در تاریخ بشر، ص 13.
6. تاریخ جامع ادیان، ص 713.
7. همان، ص 709 و 710.
8. همان، ص 712.
9. سوره روم، ایه 30.
10. سوره آل عمران، ایه 110.
11. طلقا به معنای آزاد شدگان پیامبر، بر افرادی چون ابوسفیان و معاویه اطلاق می شد.
12. مطرودین به افراد مثل ولید بن عقبه که ایه ی «ان جائکم فاسق بنبأ» در باره وی نازل شد، گفته می شود.
13. بحارالانوار، ج 44، ص 329.
14. بحارالانوار، ج 44، ص 328.
15. بلاغه الحسین، ص 157.
16. بحارالانوار، ج 44، ص 329.

17. مقتل خوارزمی، ج 1، ص 158.
18. لهُوف، سید بن طاووس، ص 156.
19. زرقاء، مادر بزرگ مروان که زنی بدکاره و مشهور در فسق و فجور بود.
20. بحار الانوار، ج 44، ص 325.
21. فرهنگ جامع کلمات امام حسین (علیه السلام)، ترجمه مؤیدی، ص 757.
22. بحار الانوار، ج 44، ص 326.
23. بحار الانوار، ج 44، ص 325.
24. تاریخ عرب و اسلام، ص 90.
25. بلاغه الحسین، ص 157 و 158.
26. بلاغه الحسین، ص 157، 158.